



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۲	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۶
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه چهارم: تأثير اكثار در نقل غرايب در وثاقت راوی				
عنوان ۴	مفهوم شناسی «غرابت روایت» منشأ اول غرابت: نبود نظیر مضمون در روایات منشأ دوم غرابت: مخالفت با عادت جاریه عقلایی منشأ سوم غرابت: حوادث غیر مترقبه تکوینی رابطه اكثار و سقوط از وثاقت الف. بررسی وثوق شخصی ب. بررسی وثوق نوعی				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

موسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی

چکیده

در درس پنجاه و دوم، تنبيه چهارم از مبحث حجيت خبر واحد با محوريت بررسی رابطه میان «اكثار از نقل غرايب» و «وثاقت راوی» تشریح شد. استاد در ابتدا به تبیین مفهوم «غرابت» پرداختند و آن را به معنای غرابت در مضمون دانستند که ناشی از سه عامل است: فقدان نظیر در منابع روایی-مانند روایت حِماریه-، مخالفت با عادت جاریه عقلایی-مانند روایات جزیره خضرآ و حکومت ظاهری در عصر غیبت-، و یا نقل حوادث تکوینی غیر مترقبه. نکته حائز اهمیت آن است که صرف نقل یک مورد روایت غریب موجب جرح نیست، بلکه اكثار در نقل چنین مضامینی محل بحث است.

در تحلیل تأثیر این اكثار بر وثاقت، میان «وثوق شخصی» و «وثوق نوعی» تفکیک صورت گرفت. در وثوق شخصی، حکم مسئله بستگی به این دارد که آیا «اكثار از روایات غریبه» به آن قرائنی که برای این شخص ایجاد وثاقت کرده است، صدمه می زند یا خیر؟ اگر در نتیجه اكثار روایات غریبه، برای آن مجتهد معین، وثاقت راوی خدشه دار شود، طبیعتاً وثاقت ساقط می شود. اما در وثوق نوعی-که مبتنی بر شهادت رجال یونی همچون شیخ طوسی و نجاشی است- ملاک اعتبار، «علم شاهد» است. اگر شاهد با وجود اطلاع از اینکه راوی ناقل غرایب است، او را توثیق کرده باشد، این شهادت معتبر و دال بر

آن است که غرایب منقول، خللی در وثاقت راوی ایجاد نکرده است. اما اگر احتمال داده شود که توثیق شاهد، ناشی از جهل یا غفلت نسبت به وضعیت روایی راوی بوده، آن شهادت مخدوش و فاقد حجیت خواهد بود. پایان درس نیز به طرح مقدماتی تنبیه پنجم (روایت موثوق از راوی غیرثقه) اختصاص یافت.

تنبیه چهارم: تأثیر اکثار در نقل غرایب در وثاقت راوی

تنبیه چهارم از تنبیهات مبحث حجیت خبر واحد، مربوط به این مسئله است که آیا دلیل حجیت خبر واحد، شامل خبر راوی ثقه‌ای که روایت‌کننده غرایب است، می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، گاهی راوی ثقه‌ای وجود دارد که روایات غریبه فراوانی نقل می‌کند و اصطلاحاً «اکثار از نقل روایات غریبه» دارد. پرسش اصلی این است که آیا این اکثار از نقل روایات غریبه، مانع از آن می‌شود که دلیل حجیت شامل آن راوی گردد یا مانع نمی‌شود؟

مفهوم‌شناسی «غرابت روایت»

ابتدا لازم است توضیحی در رابطه با مقصود از «غرابت روایت» بیان شود که وقتی گفته می‌شود روایت غریبه است یا تعبیر «غرابت روایت» به کار می‌رود، مقصود چیست؟ قطعاً مقصود از غرابت روایت در اینجا، «غرابت معنا» و «غرابت مضمون» است. حال این پرسش مطرح می‌شود که این غرابت مضمون به چه چیزی تحقق پیدا می‌کند؟ تحقق آن عواملی دارد.

منشأ اول غرابت: نبود نظیر مضمون در روایات

از جمله این عوامل - یا شاید شایع‌ترین آنها - این است که نظایر این مضمون در روایات و در منابع روایی وجود نداشته باشد یا بسیار اندک باشد؛ یعنی راوی مطلبی را نقل می‌کند که نظیر آن در سایر روایات یافت نمی‌شود. برای نمونه، می‌توان به «روایت حماریه» که در کتاب شریف کافی نقل شده اشاره کرد؛ با اینکه ممکن است برخی از روایات آن نیز از ثقات باشند، اما این گونه روایت وجود ندارد که مثلاً حمار رسول خدا صلی الله علیه و آله از پدرش و او از جدش روایت نقل کند؛ آن هم از حضرت نوح علیه السلام.

یا نمونه دیگر روایتی است که برخی نقل می‌کنند؛ روایتی که مضمون آن چنین است: «مَنْ خَرَجَ عَنْ زِيَّهِ فَدَمُهُ هَدْرٌ^۱». مضمون این روایت از این ناحیه غرابت دارد که حکایت می‌کند: شخصی در حال سفر بود؛ هنگامی که کاروان اتراق کرد، آن

۱. «سمعت من بعض الثقات وقوع مثل هذه الحكاية للعلامة محمد طه بن الشيخ مهدي نجف التبريزي أصلاً النجفي مولداً ومسكناً و رئاسة و خاتمة المتوفى ۱۳۲۳ ق ه و انه لما دخل المبال لقضاء الحاجة ظهرت له حية اسود فقتلها فثارت غبرة عظيمة و ظهرت له افراد تهجمون عليه سيما شيخ كبير يقول قتلت ولدي فاخذوه و ذهبوا به الى قاضيهم و ادعوا انه قتل شابا منهم ابن الشيخ المهاجر عليه فقال القاضي ما تقول يا شيخ؟ فقال: ما قتلت و الله أحدا الا اني لما ذهبت للتخلي فظهرت لي حية فقتلتها مخافة على ائذائها على نفسي فقال القاضي ليس لكم عليه حق و سبيل

شخص برای قضای حاجت رفت و فاصله زیادی از کاروان گرفت. وی در حال قضای حاجت بود که ماری آمد و او با سنگ بر سر مار زد و آن را کشت. سپس ناگهان افرادی از اجنه حاضر شدند و او را دستگیر کردند و شیخی گفت: «این مار پسر من بود که تو او را کشتی؛ باید نزد قاضی خودمان برویم». او را گرفتند و نزد قاضی اجنه بردند و شکایت کردند که این شخص، جوانی از ما را کشته است. قاضی پرسید: «چرا پسر اینها را کشتی؟». آن شخص پاسخ داد: «من مار را کشتم؛ من چه می دانستم که آن مار، پسر اینهاست». قاضی گفت: بله، «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ خَرَجَ عَنْ زِيَّهِ فَدَمُهُ هَدْرٌ» (شنیدم که پیامبر خدا فرمود: هر کس از شکل و زئی خود خارج شود، خونس هدر است). استدلال قاضی این بود که این مار از زئی خودش - که زئی جئی است - خارج شده و به صورت مار درآمده است؛ بنابراین خونس هدر است. و لذا حکم به برائت این قاتل کرد و او را رها نمود.

این گونه مضامین که نظایر آنها در روایات وجود ندارد - که مثلاً فرض کنید کسی کاری انجام دهد و او را نزد قاضی اجنه ببرند و آن قاضی اجنه نیز چنین روایتی نقل کند - یک نوع «غرابت در مضمون» محسوب می شود؛ زیرا نظایر این مطالب در روایات وجود ندارد و اگر هم باشد، بسیار نادر است.

منشأ دوم غرابت: مخالفت با عادت جاریه عقلایی

منشأ دیگر برای غرابت، اشتغال روایت بر مضامینی است که «لَمْ تَجِرِ الْعَادَةُ عَلَى مِثْلِهَا»؛ یعنی عادت در مجتمعات عقلانی بر آن جاری نشده و امری خلاف عادت است. بدین معنا که راوی مطلبی را نقل کند که برخلاف عادت جاریه بین مردم - یعنی بین عقلا - است. این مخالفت با عادت نیز می شود منشأ غرابت.

نکته مهم در اینجا، «اکثار» از این گونه روایات است. البته ممکن است گاهی یکی از روایات مورد اعتماد، مانند مرحوم کلینی، یک روایتی را به این شکل نقل کرده باشد؛ به این مورد، «اکثار» نسبت به نوع اول از غرابت گفته نمی شود. اما گاهی شخصی وجود دارد که حجم زیادی از این روایات غریبه را نقل می کند.

به عنوان مثال، می توان به روایات مربوط به «جزیره خضراء» اشاره کرد که تفصیل آن در کتاب بحار الانوار و برخی کتب دیگر آمده است. در این روایات نقل می کنند که: «ما در سفری بودیم و چنین و چنان شد؛ سپس به جزیره ای رفتیم و در آن جزیره معلوم شد که حضرت ولی عصر علیه السلام حکومت می کنند و حکومت حضرت ولی عصر است» و مطالبی از این دست. این مضمون مصداق «لَمْ تَجِرِ الْعَادَةُ عَلَى مِثْلِهَا» است؛ زیرا بنا نبوده است که حضرت ولی عصر علیه السلام در دوران غیبت، «حکومت ظاهری» داشته باشند. به هر حال عادت بر «غیبت» است و بنا بوده که حضرت غایب شوند. اینکه حضرت در

فانی سمعت عن شیخی و استاذی مرجع الشیعة و محی الشریعة الشیخ محمد طه یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خرج عن زیه فدمه هدر. فقال الشیخ أیها القاضي من أنت من تلامیذ الشیخ فانا اعرف کل تلامذة الشیخ وأنا هو الشیخ محمد طه فنظر الیه القاضي و صاح و یلکم یا معشر الجن هنا مرجعکم و نائب امام زمانکم آتیتموه لتقتلوه و قال: أنا کنت فی بیتک فی صورة الهرة و کنت تحسن الی و تطف بى فجاءوا به الی مکانه بالاكرام و التعظیم و التبجیل انتهى؛ [بحار الأنوار؛ ج ۱۰۷، ص ۱۲۲].

زمان غیبت حکومتی داشته باشند و این حکومت، حکومتی بالفعل باشد و جزیره‌ای را به این کار اختصاص دهند و تبیین و آشکار شود که چنین جزیره‌ای بوده است، خلاف عادت است؛ زیرا اگر چنین بود، به تدریج کشف می‌شد و بالاخره شخصی مانند کریستف کلمب به آنجا می‌رفت و آن را کشف می‌کرد.

خلاصه آنکه امثال این مضامین، مضامینی هستند که اگر کسی امثال آنها را زیاد نقل کند، آیا ادله خبر حجیت، شامل خبر آنها نیز می‌شود یا خیر؟ این مضامین، مضامین غیرمتعارف، غیرعادی بین الناس و غیرمعتاد است. نمی‌خواهیم بگوییم عقلاً محال است؛ خیر، چنین چیزی محال نیست؛ منتها این مطلب خلاف ماجرای عادی، «عادت‌الائمه» یا عادت امام صاحب الزمان علیه السلام در دوران غیبت است.

منشأ سوم غرابت: حوادث غیرمترقبه تکوینی

نوع سوم غرابت، غرابت از نوع نقل حوادثی است که در عالم گون (تکوین)، این حوادث اتفاق نمی‌افتد، یا کم اتفاق می‌افتد. حال اگر راوی در نقل این گونه روایات اکثار ورزد، محل مورد بحث است. فرض کنید مانند روایت مربوط به «فاتیما» که نقل شده است. البته این مثال مربوط به این عصر اخیر است و نمی‌خواهیم بگوییم چنین چیزی محال است؛ اما اینکه کسی نقل کند که مثلاً در این دوران، چنین مضامینی رخ داده است - مانند آن روایتی در باب فاتیما که زمانی در داخل کشور مشهور شد - موجب غرابت است.

بله؛ آفتاب برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و ردّ شمس اتفاق افتاد؛ به دلیل تواتری که وجود دارد پذیرفته است و آن هم در مقام اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. در مسئله معجزات نیز همین است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز شق القمر کردند و آیه نازل شده است که: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»^۱. اساساً معجزه، همین است؛ معجزه یعنی «اتیان بما هو خلاف العادة». اینکه خلاف عادت از معصوم علیه السلام سر بزند تا حقانیتش را اثبات کند، امری طبیعی است. اما نه اینکه همین طور بدون هیچ دلیلی، بدون هیچ سابقه‌ای و بدون هیچ اتفاق و ضرورتی، یک کار خلاف عادت انجام شود.

رابطه اکثار و سقوط از وثاقت

نکته اصلی اینجاست: نمی‌گوییم اگر کسی یک مورد روایت این چنینی نقل کرد، پس آیا ثقه هست یا ثقه نیست؛ خیر، ملاک «اکثار از این گونه روایات» است. به عنوان مثال، راوی کتابی می‌نویسد که در این کتاب ۵۰ حدیث آمده است، اما ۲۰ یا ۳۰ مورد از احادیث، از این قبیل احادیث غریبه است. به این حالت، «اکثار از روایت غریبه» گفته می‌شود.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا این «اکثار از روایت غریبه»، وثاقت مخبر را از بین می‌برد یا خیر؟ ممکن است این امر موجب سقوط وثاقت مخبر شود؛ زیرا در مورد مخبری که این همه روایات خلاف متعارف و غریبه نقل می‌کند، کافی است که کذب یکی از این روایات غریبه ثابت شود و خلاف واقع باشد؛ در این صورت او دیگر از وثاقت

۱. «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت»؛ [سوره قمر: ۱].

ساقط می شود. بنابراین سخن در این است که آیا این اکثار، موجب سقوط او از وثاقت می شود؟ اگر موجب سقوط وثاقت شد، خواه ناخواه دیگر ادله حجیت خبر شامل او نخواهد شد.

برای پاسخ به این پرسش، باید توجه داشت که دو نوع سقوط از وثاقت - یا به تعبیر دقیق تر دو نوع وثوق - وجود دارد که پیش تر نیز به آن اشاره شده است: وثوق شخصی و وثوق نوعی.

الف. بررسی وثوق شخصی

گاهی وثوق، «شخصی» است؛ یعنی برای شخص معینی - مثلاً برای فقیه - در نتیجه قرائنی که جمع شده است، وثاقت یک راوی اثبات می شود. این قرائن تنها برای آن شخص معین اقامه شده و برای او ایجاد اطمینان کرده است، نه لزوماً برای دیگران.

البته اگر ماهیت قرائن به گونه ای باشد که «لَوْ قَامَتْ عِنْدَ كُلِّ أَحَدٍ لَأَفَادَتِ الْوَثَاقَةَ وَ لَأَفَادَتِ الْوُثُوقَ» (اگر نزد هر کسی اقامه شوند، مفید وثاقت و اطمینان باشند)، این دیگر وثوق شخصی نیست، بلکه «وثوق نوعی» است.

زمانی می گوئیم وثوق شخصی است که قرینه خاصی اقامه شده باشد که تنها برای «شخص فلان» ایجاد وثوق می کند. برای روشن شدن مفهوم وثوق شخصی، می توان به مطلبی اشاره کرد که از برخی بزرگان نقل شده است. گفته می شود برخی از فقها - که گاهی به مرحوم آقا سید ابوالحسن و گاهی به دیگر بزرگان نسبت داده می شود - به هیئت استفتای خود دستوری بدین مضمون داده بودند: «اگر دیدید پنج نفر از فقها - مثلاً شیخ طوسی، علامه، محقق، محقق ثانی و شیخ انصاری - بر یک فتوا اتفاق نظر دارند، آن را به عنوان فتوای من محسوب کنید؛ و اگر فتوایی را از من سراغ ندارید ولی دیدید که این فقهای خمس بر آن اتفاق دارند، نظر من همان است».

البته این مثال، مثال متفاوتی است اما این مثال برای تقریب ذهن به مفهوم «وثوق شخصی» بیان شد. برای آن مجتهد خاص، این وثوق شخصی حاصل شده است، اما معلوم نیست برای سایرین نیز چنین وثوقی حاصل شود؛ کما اینکه گاهی شهرتی بین فقها وجود دارد، اما مع ذلک برای برخی بزرگان اصلاً اطمینان حاصل نمی شود و برخلاف شهرت فتوا می دهند. بنابراین، این طور نیست که اگر برای یک مجتهد از طریق خاصی اطمینان حاصل شد، هر فرد معمولی دیگری نیز با همان روش به وثوق برسد. خیر، این قرائن برای خصوص این مجتهد ایجاد وثوق می کند.

در وثوق شخصی، حکم مسئله بستگی به این دارد که آیا «اکثار از روایات غریبه» به آن قرائنی که برای این شخص ایجاد وثاقت کرده است، صدمه می زند یا خیر؟ - زیرا آن موارد مثبت، «قرینه» هستند و این اکثار از روایت غریب، «قرینه ضد» محسوب می شود. اگر در نتیجه اکثار روایات غریبه، برای آن مجتهد معین، وثاقت راوی خدشه دار شود - یعنی این عامل منفی (اکثار غریب) با آن قرائن مثبت تعارض کند و اقتضای آنها را برای ایجاد وثوق بشکند یا لاقلاً تضعیف نماید - طبیعتاً وثاقت ساقط می شود.

این حکم مربوط به فرضی است که وثوق، «شخصی» باشد.

ب. بررسی وثوق نوعی

فرض دوم این است که وثوق، «وثوق نوعی» باشد. به عنوان مثال، شهادت شیخ طوسی یا شهادت نجاشی بر وثاقت یک راوی را در نظر بگیرید. در این فرض، منشأ وثوق، شهادت شیخ، شهادت نجاشی، شهادت گئسی و یا روایات گئسی است. به هر حال، این رجالیان کسانی هستند که ایجاد اطمینان نسبت به راوی از قول آنان، در میان اهل رجال متعارف است و برای همه اهل رجال از قول این بزرگان وثوق حاصل می شود. به عبارت دیگر، شهادت آنان برای اثبات وثاقت یک راوی کفایت می کند - حال به هر دلیلی - و این وثوق، «وثوق نوعی» است نه شخصی.

در اینجا منشأ وثوق، شهادت اهل خبره یا شهادت شاهی است که برای همگان موجب وثاقت راوی می گردد.

اعتبار شهادت با وجود علم شاهد به اکثار غرایب

حال اگر دانسته شود شاهی که بر وثاقت گواهی می دهد - مثلاً مرحوم صدوق در ضمن کتابش گفته است این راوی ثقة است یا شیخ فرموده فلان کس ثقة است - بر «اکثار از غرایب» در روایات این شخص مطلع بوده است - یعنی با اینکه می دانسته این راوی اکثار در نقل غرایب دارد، مع ذلک با علم به این موضوع، حکم به وثاقتش کرده و شهادت داده است - در چنین مواردی، معنای شهادت این است که برای این شاهد، «اکثار از روایت غریب» قرینه ای نبوده است که بتواند موجب سقوط قرائن دال بر وثاقت راوی نزد او شود.

به بیان دیگر، این اکثار مانع وثاقت نشده است؛ زیرا شاهد می دانسته که این راوی از غرایب نقل می کند، اما با این وجود بر وثاقتش شهادت داده است. این بدان معناست که اسباب وثاقتی که برای آن رجالی حاصل شده بوده - فرض کنید از طریق حس و مشاهده، یا اینکه معاصر راوی بوده و فضای حاکم بر آن عصر برای او علم به وثاقت این مخبر را ایجاد کرده است - همچنان قوی و به قوت خود باقی است و اکثار روایت به آن اسباب و عواملی که موجب علم به وثاقت شده، صدمه ای نزده است.

برای نمونه، اگر شخصی مانند نجاشی در مورد راوی ای - مثلاً جابر جعفی - شهادت دهد و بگوید: «ثقةٌ و یروی الغرائب» (او ثقة است و غرایب را روایت می کند)؛ در اینجا با اینکه می داند او راوی غرایب است، به وثاقتش تصریح کرده است. در این گونه موارد، روایات غریب راوی صدمه ای به این شهادت بر وثاقت نمی زند؛ زیرا معلوم است که این شهادت، علی رغم علم شاهد به اینکه «یروی الغرائب»، همچنان پابرجا بوده است.

پرسشگر: آیا این بحث تفاوتی ایجاد می کند که خود راوی در حال نقل روایت غریب باشد یا روایت غیر غریب؟

استاد: ما اکنون کاری به «نقل غرایب» از او نداریم، بلکه کار به «وثاقت خود راوی» داریم. می خواهیم ببینیم آیا این شخص همچنان ثقة هست یا ثقة نیست. ممکن است راوی ثقة باشد، اما روایتی را با یک مضمون غریب نقل کرده باشد و گفته شود که به این روایت نمی توان عمل کرد؛ اما وثاقت خود راوی برای ما باقی است. بحث فعلی ما بر سر چیست؟ بحث بر سر این است که آیا «اکثار از روایات غریبه» موجب «سقوط اصل وثاقت» راوی می شود یا خیر. زیرا اگر این امر موجب سقوط وثاقت او شود، حتی اگر یک روایت غیر غریبه هم نقل کند، دیگر به آن عمل نمی شود؛ چراکه وقتی از وثاقت ساقط شد، روایاتش حجت نیست و دلیل حجیت شامل روایات او نمی شود. محور بحث ما این است.

خلاصه اینکه چنانچه وثوق به راوی، «وثوقی نوعی» باشد - یعنی ناشی از شهادت معتبر بر وثاقت باشد که طریقی عقلایی و نوعی برای اثبات وثاقت محسوب می شود -، اگر شخصی که شهادت بر وثاقت داده است - مانند شیخ طوسی یا نجاشی -، علی رغم اطلاع از اینکه این راوی «اکثر از روایات غریبه» دارد، چنین شهادتی داده باشد، در این صورت شهادت بر وثاقت همچنان به اعتبار خود باقی است و نقل روایات غریبه یا اکثر از آنها، صدمه ای به این گواهی نمی زند.

دلیل مطلب آن است که ملاک ما «شهادت بر وثاقت» است. وقتی شاهی که اکنون بر وثاقت گواهی می دهد، با علم به وضعیت راوی سخن می گوید، گویا تصریح می کند که: «من با اینکه می دانم او اکثر از غریب می کند، همچنان بر وثاقتش شهادت می دهم»؛ لذا این شهادت معتبر است و نمی توان گفت که در چنین موردی، اکثر از غریب موجب سقوط راوی از وثاقت می شود.

خدشه در شهادت در فرض جهل شاهد به اکثر غریب

اما صورت دیگر مسئله این است که احتمال داده شود شاهد از این وضعیت بی اطلاع بوده است. فرض کنید شیخ یا نجاشی فرموده اند فلان راوی «ثقة»؛ اما ما پس از فحص متوجه شدیم راوی ای که نجاشی او را توثیق کرده، اکثر از غریب دارد.

به عنوان مثال، در مورد شخصی مانند حافظ بُرسی - بنا بر قول کسانی که معتقدند کتاب مشارق انوار الیقین ایشان مشحون از روایات غریبه است - اگر بدانیم شاهد، بر این اکثر مطلع بوده و توثیق کرده، اشکالی ندارد. اما اگر احتمال دهیم که شاهد از این امر مطلع نبوده و بدون آگاهی از اینکه وی اکثر از غریب دارد یا بدون التفات به غریب بودن مضامین منقول او و یا به دلیل عدم فرصت برای بررسی تمام روایاتش، توثیق کرده است، مسئله متفاوت می شود.

در این فرض، اگرچه شاهد فی نفسه معتبر است، اما ما احتمال می دهیم که او بر روایات غریبه کثیره این راوی مطلع نبوده و با وجود عدم اطلاع، حکم به وثاقت کرده است. این احتمال بدان معناست که اگر بر اکثر این راوی در نقل روایات غریبه مطلع می بود، شاید بر وثاقت شهادت نمی داد.

این عدم اطلاع موجب می شود که در مدرک شهادت شاهد، شک و تردید ایجاد شود؛ آیا واقعاً این شاهد از روی آگاهی کافی شهادت داده یا اطلاعی ناقص بوده است؟ طبیعتاً اگر با اطلاع ناقص و از روی غفلت نسبت به غریب، توثیق کرده باشد، اعتبار شهادت مخدوش می شود.

این مورد نظیر آن است که شخصی بیاید و بر «عدالت» فردی شهادت دهد، درحالی که شما می دانید آن فرد مشهودله، فاسق است و مرتکب فسقی می شود، اما شاهد از این موضوع بی خبر است. در اینجا، اگرچه خود شاهد انسانی درستکار و عادل است، اما شهادتش برای شما معتبر نخواهد بود؛ زیرا می دانید منبع و مدرک این شاهد بر عدالت، کامل نیست و او احاطه کامل بر احوال شخص نداشته است. بنابراین، شهادتی که ناشی از عدم اطلاع کامل از احوال شخص باشد، فاقد حجیت است.

پرسشگر: آیا نمی توان به دلیل «استصحاب»، حکم به بقای وثاقت راوی کرد؟ بدین معنا که تا پیش از آنکه راوی اکثر در روایات غریبه داشته باشد، به وثاقت او مسلم و یقین داشتیم؛ حال که این روایات شک ایجاد کرده اند، حالت سابق (وثاقت) را استصحاب می کنیم.

استاد: خیر؛ در اینجا مجالی برای استصحاب نیست. زیرا ما در حال بحث پیرامون «اکثار از غرابت» هستیم و این اکثار از غرابت، فی نفسه قرینه‌ای بر عدم وثاقت محسوب می‌شود؛ یعنی ذاتاً قابلیت قرینیت دارد بر عدم وثاقت و در این صورت، اصل وثاقت منتفی می‌شود. اگر فرض بر این باشد که راوی در ابتدا «مُکَثِّر» نبوده و سپس به تدریج به رویه «اکثار از غرابت» روی آورده است، ممکن است گفته شود که ما در دوره‌ای به وثاقت او یقین داشتیم و اکنون شک می‌کنیم که آیا آن وثاقت ادامه یافته است یا خیر؛ در اینجا شاید بتوان استصحاب کرد. با اینکه در اینجا نیز جای این حرف هست که اگر بدانیم او «اکثار از غرابت» می‌کند، باز هم نمی‌توانیم استصحاب کنیم. منتها یک نکته را می‌توان پذیرفت و آن اینکه: اگر بدانیم روایتی که راوی نقل کرده است، مربوط به «دوران وثاقت» او بوده، به آن عمل می‌کنیم. یعنی راوی زمانی این روایت را نقل کرده که هنوز در جاده وثاقت بوده است. مانند برخی روایات علی بن ابی حمزه بطائنی؛ با اینکه مسلم است او از سران و از رؤسای واقفیه در برابر حضرت رضا علیه السلام بوده و اموال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نیز سرقت کرده و همه آنها را تصاحب نموده است؛ اما روایات زیادی نقل کرده است. حال اگر ما با قرائن بتوانیم اثبات کنیم که فلان روایت منقول از او، در دوران حیات امام کاظم علیه السلام صادر شده است، در اینجا اطمینان حاصل می‌شود که این نقل، مربوط به پیش از وقف و پیش از اقدام به خیانت در اموال است. بنابراین در اینجا می‌توانیم به روایت علی بن ابی حمزه عمل کنیم، مشروط بر اینکه مربوط به دوران وثاقتش باشد. همچنین مانند احمد بن هلال که اساساً در حق او لعن صادر شده است، یا حتی شلمغانی؛ این افراد از اجله اصحاب بودند و در یک دورانی انسان‌های درستی بودند، اما سپس منحرف شدند. اگر بدانیم که روایت نقل شده، مربوط به «دوران سلامت» و استقامت آنهاست، در اینجا می‌توانیم به آن روایت عمل کنیم.

بنابراین، جمع‌بندی بحث بدین شرح است: اگر وثاقت راوی از نوع «وثوق نوعی» باشد و «اکثار از روایت غریب» توسط راوی، با اطلاع شاهد صورت گرفته باشد، این اکثار خدشه‌ای به شهادت بر وثاقت وارد نمی‌کند. اما اگر احتمال دهیم که شاهد، بدون اطلاع از اینکه راوی «اکثار از غرابت» می‌کند، شهادت بر وثاقت او داده است، در چنین جایی دیگر نمی‌توانیم به شهادت بر وثاقت او عمل و اعتماد کنیم؛ زیرا برای ما محرز نیست که این شهادت بر وثاقت، با اطلاع کامل و احاطه تام بر احوال راوی صادر شده باشد یا خیر.

طرح بحث جلسه آینده

مبحث آینده به آخرین تنبیه از تنبیهات باب حجیت خبر واحد، یعنی «تنبیه پنجم» اختصاص خواهد داشت. موضوع بحث در این تنبیه، بررسی این مسئله است که اگر راوی «غیرثقه‌ای» روایتی نقل کند، اما خود روایت «مورد وثوق» باشد، حکم آن چیست؟ به عبارت دیگر، گاهی مضمون روایت، مضمونی است که می‌توان به آن اعتماد کرد و مورد وثوق است، اما راوی آن فاقد وثاقت شرعی است؛ مثلاً راوی از اهل سنت یا از مخالفین است، ولی روایتی نقل کرده که آن روایت نزد ما مورد وثوق و اطمینان است.

پرسش اصلی این است که آیا ادله حجیت خبر واحد، شامل چنین موردی می‌شود یا خیر؟

در اینجا باید به یک تفاوت ظریف توجه داشت:

۱. گاهی هدف این است که حجیت روایت را از باب «وثوق به صدور» یا «وثوق به مضمون» اثبات کنیم.

۲. گاهی هدف این است که حجیت را از باب «شمول دلیل حجیت» اثبات نماییم.

این دو رویکرد، «تفاوت عملی» ایجاد می‌کنند؛ یعنی اگر مبنای ما وثوق به صدور باشد، نتیجه در عمل متفاوت با زمانی است که بخواهیم از باب شمول دلیل حجیت وارد بحث شویم. ان شاء الله این نکته و تفصیل بحث در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

